

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این بود که اگر بایع فضولی متاعی را فضولاً فروخت لنفسه یا این‌که مشتری فضولی متاعی را خرید با پول دیگران لنفسه، همین مفاد می‌تواند با حقوق اجازه تحقق پیدا کند و صحت داشته باشد؟ که قهراً اگر صحت داشت معنای آن این می‌شود که در آن بایع فضولی متاع از کیسه‌ی صاحب متاع و مالک خارج می‌شود و عوض آن که پول باشد به کیسه‌ی فضول وارد می‌شود. و در آن‌جایی که مشتری بوده است آن‌جا ثمن از کیسه‌ی دیگری خارج می‌شود اما مثنی و متاع به کیسه‌ی فضول می‌آید با این‌که پول از کیسه‌ی او خارج نشده است از کیسه‌ی دیگری خارج شده است. این قابل تصحیح است یا نه؟ خب تا حالا چهار طریق برای تصویر این بیان شد که گذشت.

آخرین راهی که فرموده شده که منسوب به بعضی از تلامذه‌ی مرحوم کاشف الغطاء رضوان الله علیهم اجمعین هست این است که فرمودند ما در باب بیع نیاز نداریم به این‌که ثمن در همان‌جایی وارد بشود که مثنی از آن‌جا دارد خارج می‌شود. یا مثنی به جایی باید وارد بشود که ثمن از آن‌جا دارد خارج می‌شود نه. در تحقق بیع به این نیازی نیست. بلکه در این موارد هم عنوان بیع صادق است و وقتی اصیل اجازه کرد همین بیع مُنشأ این صحت فعلیه پیدا می‌کند و نتیجه‌ی آن همان می‌شود که متاع وارد می‌شود در ملک فضول و ثمن از ملک دیگری خارج می‌شود یا برعکس در موارد دیگر. این فرمایشی است که فرمودند.

خب این مسئله این راه حل توقف دارد بر همین مبنا. که آیا در حقیقت بیع این مطلب نهفته است أم لا؟

در مقام حسب ما وقفنا علیه سه موقف اصحاب دارند. یک موقف این است که نه این باطل است و حقیقت بیع به این هست که همان‌جایی که مثنی وارد می‌شود ثمن از همان‌جا خارج بشود و بیاید در ملک کسی که مثنی از ملک او خارج شده است. و یُمكن أن یقال که این شاید مسلک معروف بین الاصحاب باشد و از متأخرین هم معمولاً همین مسلک را دارند حضرت امام هم نظر شریف‌شان همین است محقق خوئی قدس سره هم همین است نظر شریف‌شان و آقای نائینی هم همین‌طور و شیخ اعظم. این چند بزرگوار

را از باب نمونه عرض کردم. این‌ها نظر شریف‌شان این است.

قول دوم این است که و موقف ثانی این است که نه تقوّم به این جهت ندارد بلکه این فرد شایع آن هست. و متعارف آن هست. ولی بیع این‌جور نیست که تقوّم به این جهت داشته باشد. این را هم ذهب الیه غیر واحدی از اصحاب، مثل محقق خراسانی صاحب کفایه، که ایشان در تعلیقه‌ی مبارکه‌شان این‌جور فرموده است که «قد مرّ فی باب المعاطات أنّ حقيقة البيع ليس الا التملیک بالعوض و لا يُعتبر دخول احد العوضین فی ملک من خرج من ملکه الآخر» یعنی عوض آخر. «فیکون مع قصده الی بیع مال الغیر لنفسه قاصداً الی ما هو البیع» این‌جا هم که دارد می‌گوید که برای خودم فروختم، فضول مال دیگری را می‌گوید برای خودم فروختم واقعاً بیع را قصد کرده چون متقوّم به این نبوده که باید از کیسه‌ی خودش خارج بشود. و همچنین مرحوم سید صاحب عروه قدس سره در حاشیه‌ی شریفه‌شان، ایشان هم همین نظرشان هست. مرحوم محقق ایروانی در حاشیه‌ی خودشان نظر شریف‌شان همین‌طور است. بعضی از اساتید معظم ما دام ظلّه هم علی حسب نقل از ایشان، حالا آن وقت که ما خدمت ایشان بودیم بیع نبود زکات بود. از ایشان هم نقل شده که ایشان هم نظر شریف‌شان همین است که لازم نیست. بلکه از فقهای سابق هم یک عبارتی است که شیخ اعظم نقل فرموده است می‌توان استفاده کرده که آن‌ها هم نظر شریف‌شان همین بوده. این عبارت را توجه بفرمایید «أنّ ظاهر جماعة کقطب الدین و الشہید و غیرهما أنّ الغاصب مسلّط علی الثمن و إن لم یملکه فإذا اشتری به شیئاً ملکه» در این فرضی که مشتری می‌داند که این بایع غاصب است. می‌داند که این ماشین را غصب کرده، با این‌که می‌داند می‌رود از او می‌خرد. این‌جا خب قهراً پولی را به همین غاصبی که می‌داند ماشین مال او نیست می‌دهد. این بزرگان این‌جوری فرمودند. فرمودند حالا اگر این غاصب برود با همین پول چیزی بخرد. با این پولی که از فروش این ماشین الان به دستش آمده برود مثلاً فرش بخرد برای منزلش. گفته‌اند این‌جا این معامله درست است و مالک فرش می‌شود. چرا؟ گفتند اگرچه این مالک آن پول نشده و آن پول در ملک مشتری باقی مانده اما چون آن مشتری عالم بوده به این‌که غاصب است خودش مسلّط کرده این بایع غاصب را بر این پول. وقتی خودش مسلّط کرد بنابراین بیعی که او انجام می‌دهد با این پول تمام است و درست است.

خب حالا این مسئله که این‌ها گفتند پس لازم نیست مالک باشد و این‌جا در حقیقت همان‌که مالک ثمن است مَثْمَن در ملک همان باید وارد بشود نه، این‌جا مالک ثمن کیست؟ آن مشتری‌ای است که عالم بوده و آمده این سیاره و این ماشین را خریده. ثمن مال آن هست. ولی این آقای غاصب چون مسلّط شده بر این پول به توسط مالک خودش، و لو این‌که مالک نشده الان وقتی که می‌رود چیزی را می‌خرد آن متاعی را که خریده است در ملک خود این غاصب وارد می‌شود. پس متاع در ملک غاصب وارد می‌شود ثمن آن از ملک غاصب خارج نمی‌شود از ملک صاحب آن خارج می‌شود. منتها آن صاحبی که آن را مسلّط کرده بر این.

س: فقط مسلط کرده آن از باب این‌که پول خودش را داده به دست کسی، این در قالب معامله نیست اصلاً.

ج: خب حالا این فتوای حضرت‌عالی است ما داریم فتوای جماعت و این‌ها را می‌گوییم آن‌ها این‌جوری فتوا دادند. از فتوای این بزرگان می‌فهمیم که آن‌ها هم می‌خواهند بگویند که لازم نیست که ثمن ملک کسی باشد که مَثْمَن وارد به ملک او می‌شود. می‌شود ثمن

ملک دیگری باشد مثل همین‌جا ولی مثنی وارد ملک او بشود. بنابراین لازم نیست که همان‌جایی که مثنی وارد می‌شود مثنی از همان‌جا خارج بشود. نه این لازم نیست. از این فتوا این مسئله به دست می‌آید، حالا این مطلب آن‌ها درست است یا درست نیست آن مطلب آخر.

پس بنابراین یک عده‌ای از بزرگان که از آن‌ها نقل می‌شود مثل شهید، مثل قطب‌الدین و غیر این‌ها چنین فتوایی را این‌ها دادند بحسب نقل. لازمی این فتوا این است که آن‌ها هم قبول دارند که بیع متقوم به این مسئله نیست.

س: خب لازمی این فتوا فقط انحصار در این مبنا ندارد که بیع این طرف ملکیت متقوم به طرف ملکیت نیست بلکه ممکن است که لازمی این فتوا بنابراین فرمایش باشد که چون که خودش آمده اباحه کرده ما از باب ملکیت آنّا مایی که لا بیع الا فی ملکه، من این را مسلط می‌کنم به تو، و می‌دانم غاصب هستی یعنی چی؟ یعنی برو سرکه بیانداز؟ ترشی بیانداز؟ با پول این می‌توانی بروی چیزی بخری. همین‌که تو را مسلط بر این امر کردم و لا بیع الا فی ملکه، وقتی می‌روی بیع می‌کنی ملکیت آنّا مایی حاصل بشود و باز هم بیع متقوم بر ملک باشد.

ج: نه البته بعضی مثل خود شیخ اعظم گفتند ممکن است کلمات آن فتوا را مثلاً ما توجیه بکنیم یکی هم این است که شما می‌فرمایید که ملکیت آنّا مایی باشد و امثال ذلک. یا یک‌جور دیگر، بگوییم غاصب در آن‌جا انشاء تملک کرده برای خودش. و آن مسلط مثلاً با همان تسلیطی که دارد می‌کند با این‌که عالم هست به این‌که نیست با همان دارد اجازه می‌کند این کارهای ... اذن می‌دهد که تو می‌توانی تملک بکنی. اگر این‌جور توجیهاتی هست ... ولی این‌ها خلاف ظاهر است. برای این‌که ملکیت آنّا ما و این حرف‌ها را عرض کردم دیروز ما ملکیت آنّا ما را در جایی می‌توانیم بگوییم که دو تا حکم شرعی داریم دو تا قاعده داریم که نمی‌توانیم جمع بکنیم بین آن دو تا قاعده را الا به این فرض. خب این‌جا می‌فهمیم که شارع ملکیت آنّا ما را جعل کرده یعنی چنین قانونی را کشف می‌کنیم. اما در بین ابناء عرف که چنین چیزی نیست. ملکیت آنّا ما چی هست؟ می‌خندند اصلاً، الان اگر بخواهی همین مسئله را به مردم بفهمانی، نمی‌فهمند. ملکیت آنّا ما یعنی چی؟ که آمده مسلط کرده آن را یعنی چی ملکیت آنّا ما.

س: ???

ج: احتمال نمی‌رود دیگر. یعنی این‌ها از احتمالات نیشقولی هست. یعنی خلاف ظاهر است.

س: شما دارید می‌فرمایید واقع امر ملکیت آنّا مایی یکشف عن قول المعصوم و دو تا خطابی که از معصوم ???

ج: بله آن‌جا درست است.

س: ما می‌گوییم این نظر شما درست است اصلاً. عیبی ندارد با این بحثی نداریم می‌گوییم فتوای شهید و قطب‌الدین که معلوم نیست مبنای آن‌ها این باشد ممکن است که مبنای آن‌ها ... فرضاً که اشتباه هست اصلاً. اما بنابر فرض اشتباه هم بنابر آن مبنا می‌تواند باشد و فتوای‌شان از آن ???

ج: نه خودشان آخر این جوری از آن‌ها نقل شده فرمودند که مالک نمی‌شود و مالک نیست با این‌که فرمودند مالک نمی‌شود و مالک نیست فرمودند که معاملات آن درست است چون آن مسلط کرده او را. مالک هم نمی‌شود این ظاهر این کلام دیگر بیایم خلاف این ظاهر معنا بکنیم... حالا مهم هم نیست حالا می‌خواستیم بگوییم که ممکن است که این آقایان هم از این زمره باشند پس مثل شهید هم چنین تصویری داشته برای این‌که قوت پیدا کند این مسلک که مثل شهید، مثل قطب‌الدین و جماعتی از بزرگان فقهاء، این‌ها هم تصوراتشان همین بوده که بیع متقوم نیست. حل این مسئله برای ما مهم هست و مبتلا به همه‌ی طلبه‌ها و حوزه‌های علمیه است چون ما سهم مبارک امام علیه السلام را خرج می‌کنیم دیگر. خب سهم امام مال امام علیه السلام است بنابر بخصوص این مسلک که مسلک معروف و مشهور بین فقهاء هم همین است که مال شخص امام است منتها بحیث امامتش، حیث امامتش حیثیت تعلیلیه است. نه تقییدیه. یعنی چون امام هست خدای متعال این مال را ملک ایشان کرده برای مصارفی که امام علیه السلام دارند. حالا در عصر غیبت خب مال حضرت هست دیگر. شما شهریه می‌دهید به طلبه، طلبه می‌خواهد با این برود جنس بخرد، خب می‌رود نان می‌خرد، نان، مثنی داخل در ملک طلبه می‌شود پولش از کیسه‌ی کی می‌رود؟ از کیسه‌ی امام زمان می‌رود. این بیع چه جوری درست می‌شود این‌جا؟ اگر شما بگویید بیع متقوم است آن معامله را چه جور؟ سهم سادات اشکالی ندارد چون ملک خودشان می‌شود سادات آن‌چه که اخذ می‌کند ساداتی که شرایط اخذ سهم سادات را داشته باشد خب با اخذش مالک می‌شود وقتی مالک شد خب ... اما در این‌جا ما چه بگوییم؟

من یادم می‌آید که آن فی اوان الشیاب باید بگوییم مرحوم آیت‌الله اراکی قدس سره می‌آمدند مسجد امام، ایشان قائل به وجوب تعیینی نماز جمعه بود و اقامه‌ی نماز جمعه می‌کرد ایشان قبل از انقلاب، مسجد امام. ما هم گاهی شرکت می‌کردیم یک وقت ایشان بعد از نماز جمعه به طرف منزلشان می‌رفتند من هم توی مسیر خدمت ایشان مشرف بودم همین مسئله را از ایشان سؤال کردم که آقا الان ما با شهریه می‌خواهیم نان بگیریم چه جوری می‌شود؟ ایشان فرمود که آنّا ما قبل از خریدن ملک شما می‌شود. همین وجهی که در باب معاطات آقایان فرمودند.

خب از کجا ما این را درک می‌کنیم؟ از این‌که از یک طرف یقین داریم که ان شاءالله به این‌که حضرت سلام‌الله علیه راضی هستند به این تصرف. که می‌گوید این اموال که همین‌طور برف‌انبار بشود از بین برود این که نیست و اگر این هم مصرف نشود به طلاب داده نشود اصلاً حوزه‌های علمیه پا نمی‌گیرد. حوزه‌های علمیه پا نگرفتن آن باعث محجوریت احکام و اسلام و تبیین شریعت و این‌هاست.. بنابراین قطعاً حضرت راضی هستند با این مقدمات که ما می‌چینیم. البته امام در بیع در بحث ولایت فقیه می‌فرمایند نه ما کجا یقین پیدا می‌کنیم؟ حالا آن‌هایی که یقین پیدا می‌کنند این جوری هست وجه یقین پیدا کردن آن‌ها.

خب حالا یقین داریم که حضرت از این طرف راضی هستند به این کار. از یک طرف خودش فرموده لا بیع الا فی ملک. هر دوی آن‌ها از شارع است. لا بیع الا فی ملک از شارع است رضایت هم از شارع هست دیگر. از امام معصوم علیه السلام هست. این کشف می‌کند که ... بنابراین آنّا ما قبل از آن این می‌شود.

یا قهراً مثلاً کشف بشود که حضرت هبه فرمودند کسی بگوید که حضرت این‌ها را

بخشیدند به کسانی که شرایط آن را دارند و ما هم با این کارمان قبول داریم می‌کنیم
هبه‌ی حضرت سلام‌الله علیه را.

و الان یادم آمد که مرحوم شیخ استاد آقای حاج شیخ مرتضی حائری رضوان‌الله علیه در
بحث خمس به تناسب که همین مسئله بود که صرف طلاب می‌شود بشود یا نمی‌شود؟
بعد ایشان فرمودند ما عیالات حضرت هستیم. تا گفت ما عیالات حضرت هستیم یک
انقلابی در ایشان ایجاد شد و بغض گلوی ایشان را گرفت و اشک ایشان جاری شد که
فرمود ما عیالات حضرت هستیم.

س: یا از باب ولی غائب مثلاً؟

ج: بله حالا آن هم یک حرفی است که صاحب جواهر فرموده است کی ولی غائب هست؟
یعنی فقیه ولی حضرت است؟

س: ???

ج: حالا آن هم یک راهی است. البته بعضی فقهای بزرگ مثل صاحب جواهر از آن راه حل
کردند که چون حضرت غائب هستند و ما دسترسی نداریم که اموال ایشان را به ایشان
برسانیم خود شارع فرموده است که فقیه جامع الشرائط این ولی اوست. ولی غائب
است. و عده‌ای هم مثل آقای خوئی می‌گویند آخر این تصور ندارد که یک آدم غیر
معصومی ولی معصوم بشود. این انصراف دارد از این‌جا این روایت. حالا این دیگر بحث
آن ان شاء‌الله در کتاب خمس می‌آید می‌شود گفت که انصراف هم ندارد. چون اشکال در
ساماندهی هست معنای آن این نیست که این تسلط بر او دارد. بر آن شخص دارد یعنی
در ساماندهی اموال ایشان این الان ولی هست. اشکالی ندارد.

س: وکیل نیست؟

ج: نه وکیل نیست.

س: حاج آقا فقیه اجازه اباحه تصرف و لو به صورت مطلق و لو بالتملیک و لو تملیک را
ندارد؟

ج: نمی‌دانیم این اول کلام است. چون خبر نداریم استصحاب بقاء ملک هست استصحاب
عدم اباحه هست این‌ها همه وجود دارد دیگر.

س: اباحه فی التصرف را هم یقین نداریم به آن؟

ج: بله الان ما یقین داریم که حضرت... نمی‌گویند که این اموال برف‌انبار بشود. چون بعد
از این‌که ادله‌ی تحلیل را نداریم در آن چیز و این‌ها بوده از آن طرف خب جعل شده
می‌گوید که مردم باید بدهند از آن طرف انبار کردن این‌ها که چی؟ عصر غیبت هم که
معلوم نیست که چقدر هست هزار سال، هزار و چهارصد سال تا حالا طول کشیده، حالا
هزار و دویست... و نمی‌دانیم معاذ‌الله تا کی هم این غیبت ادامه خواهد داشت که ...

س: حاج آقا این‌همه سال، این‌همه علماء خدمت امام زمان رسیدند آن‌ها نشده که از
حضرت سؤال ...

ج: بنا نیست که این مسئله‌ها خیلی ...

البته این را هم توی پُرانتز عرض می‌کنم که به نظرم مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری، ایشان نامه‌ای نوشته بودند و اذن خاص گرفته بود. حالا دیگر حالا این‌ها ما يُقال هست.

بنابراین این هم موقف ثانی بود.

موقف ثالث تفصیل است. به این‌که در بیع فضول مال دیگری را در این‌جا ما می‌توانیم بگوییم که اشکالی ندارد. یعنی این نظر، نظر موقف ثالث این است که به سیره‌ی عقلاء نگاه می‌کند. ما باید ببینیم کجا توی سیره‌ی عقلاء این بیع این‌جوری که ثمن یعنی عوض داخل نشود در همان‌جایی که معوض از آن‌جا خارج شده بعد ببینیم کجاها سیره‌ی آن‌ها بر آن هست و کجاها نیست. هر جایی که سیره بر آن هست می‌گوییم اشکالی ندارد. هر جا که نیست می‌گوییم اشکال دارد. فلذا این قائل می‌گوید که شما مثلاً بیابید متاع خودتان را، کسی بگوید خانه‌ام را فروختم برای زید. ایشان گفته که این درست نمی‌شود. اما اگر بگوید که با پول خودت بروی نان بخری برای فقیر. این اشکالی ندارد پول از کیسه‌ی شما می‌رود ولی نان دیگر توی کیسه‌ی شما نمی‌آید. برای فقیر می‌خرد. این رایج است. الان مثلاً دارد توی خیابان می‌رود کوچه می‌رود یک فقیری می‌گوید آقا من گرسنه هستم نان می‌خواهم خب خود این شخص می‌رود توی نانوائی یک نان می‌خرد با پول خودش می‌دهد به فقیر. نان را برای کی خرید؟ نان را برای فقیر خرید. پول از کیسه‌ی فقیر رفت؟ نه. پس مثنی در جایی وارد شد که ثمن از آن‌جا خارج نمی‌شود و ثمن از جایی خارج شد که مثنی در آن‌جا وارد نمی‌شود. این‌جور جاها اشکالی ندارد. چون سیره هست. اما مثل آن‌جایی که بیاید خانه‌ی خودش را بفروشد برای دیگری، این‌جا که پول از کیسه‌ی او، آن دیگری خارج بشود این‌جا گفته که نمی‌شود. این هم تفصیلی است که صاحب عمدة المطالب از معاصرین رحمه‌الله فرمودند. خب این موافق اصحاب در حول این مسئله هست.

کسانی که اشکال دارند و می‌گویند باید حرف آن‌ها را ببینیم که چه هست. حرف آن‌ها این است که در تعریف بیع اخذ شده عنوان مبادله. شیخ اعظم اول کتاب البیع فرموده، در مصباح فرموده البیع مبادلة مالٍ بمالٍ، مبادله است. و حقیقت مبادله این است که این بدل آن قرار بگیرد. این بدلیت در چه صورتی تحقق پیدا می‌کند؟ این کتاب ملک زید است. آن مثلاً پول هم مال عمرو هست. این‌جا اگر این کتاب برود در ملک زید بشود در مقابل این‌که آن پول ملک زید بشود یعنی این کتاب ملک عمرو بشود در مقابل این‌که آن پول عمرو ملک زید بشود این‌جا مبادله صادق است معاوضه هم صادق است اگر گفتیم معاوضه است صادق است. اما اگر این کتاب از ملک زید خارج بشود و در ملک عمرو وارد بشود ولی عمرو پول آن را ندهد بابای عمرو پول آن را بدهد یا رفیقش بیاید پول آن را بدهد این‌جا چه مبادله‌ای شده؟ مبادله محقق نشده. و چون حقیقة البیع مبادله هست پس بنابراین عنوان بیع صادق نیست. بله حالا این‌جا توی پُرانتز می‌گوییم بعداً این را، بله اگر شما بند بیع نباشید بند صدق بیع نباشید که بخواهید بگویید آثار بیع در این‌جا هست مثلاً بگویید خیار مجلس هست یا خیاراتی که مال عنوان بیع هست در بند این نباشید ممکن است کما این‌که فرمودند بعضی فقهاء، این خودش یک قرارداد خاصی هست که مثلاً بین سه نفر در حقیقت انجام بشود که زید بیاید بگوید من این کتاب را به عمرو می‌فروشم و پول آن را خالد بدهد. یا پولش را خالد و خویلد بدهد که چهار ضلعی بشود یا پنج ضلعی

بشود یک بخشی از آن را او بدهد بخشی را او بدهد و بخشی را آن دیگری... مثل این که یک کسی مثلاً بلند می شود توی مسجدی می گوید آقا من این فرش خودم را آوردم تملیک می کنم مثلاً به مسجد، می فروشم به مسجد یا می فروشم به فلان فقیر، پول آن را شما جماعت بدهید. من توانایی این را ندارم که مجاناً این را تملیک کنم. ولی این را فروختم به مسجد یا به فلان فقیر، پول آن را شماها بدهید. می گویم این لیس بیع اما معامله صحیح، که نام آن بیع نیست.

س: مبادله ی مال به مال هست یا نه؟

ج: نه. مبادله چون صادق نیست دیگر.

س: چرا صادق نیست؟

ج: حرفش همین است دیگر، می گوید که مبادله باید این بدل او باشد بدل شده به این است که این از این جا که رفت آن بدل این است بیاید همین جا. اما این از این جا می رود بدل نمی آید، بدلس از آن جا نمی آید این جا از یک جای دیگری دارد می آید این مبادله نمی شود. حرف این ها این است این معاوضه نیست. مبادله نیست.

س: ???

ج: حالا حرف این ها را داریم تقریر می کنیم تا حالا برسیم به ...

پس این ها این جوری دارند می گویند، می گویند آقا مبادله صادق نیست. بعضی از این هایی که می گویند مبادله صادق نیست مثل محقق شیخ اعظم، محقق امام، محقق خوئی، این بزرگواران که می گویند مبادله، معاوضه صادق نیست و صدق مبادله و معاوضه متقوم است به این که متاع از همان جایی که خارج می شود ثمن هم به همان جا وارد بشود بعضی از این ها گفتند بله ما می گویم بیع این جا نیست ادله ی بیع این جا را شامل نمی شود. ولی این معامله را می توانیم به غیر عنوان بیع تصحیح کنیم فلذا بعضی از آثاری که اختصاص به بیع دارد مثل خیار مجلس، این جا نمی آید. اما نقل و انتقال حاصل می شود او مالک می شود آن هم از کیسه ی آن برود اشکالی ندارد. که این را بعداً باید بحث کنیم که ما می توانیم به عنوان معامله آخری، غیر از بیع تصحیح بکنیم که این می شود راه ششم مثلاً، ولی نه به عنوان بیع. این فرمایشی است که این بزرگان فرمودند.

قد یجاب از این کلام به همین مطلبی که شاید توی بعض اذهان آقایان هم باشد. و آن هم این است که ما قبول داریم مبادله است بیع اما مبادله ی بین دو متاع است. اما اضافی این متاع ها به کجاست؟ ربطی به مبادله ندارد. این کتاب بدل آن پول شد آن پول هم بدل این کتاب شد. اما حالا این که این کتاب باید همان جایی نسبت ملکیت پیدا کند اضافی ملکیت پیدا کند که از آن جا ثمن خارج می شود این لازمی مفهوم مبادله نیست. بله اطلاق این را اقتضاء می کند. یعنی اگر قرینه ای نباشد ظاهر کلام همین است که بله. ببینید مثل چیزهایی که مشمول بیع هست. کسی که خانه را می فروشد خب در اعراف مختلف، مختلف هست که مثلاً این لامپ ها و پرده و فرش کنید کولر و این ها خانه نیست این ها چیزهایی است که در خانه به کار گرفته می شود برای زندگی. اگر خانه را می فروشند این ها را هم دارند با آن می فروشند أم لا؟ خب گفته می شود مقتضای اطلاق بیع در اعراف مثلاً ماها الان این است که وقتی می گوید که خانه را فروختم دیگر این چراغ و پرده، نه هر پرده ای هم باز، پرده های مثلاً خیلی اشرافی نه، پرده های متعارف، این ها داخل در آن

هست. بیع متقوم به این نیست که این‌ها داخل باشد ولی اطلاق، اقتضای دخول دارد. اطلاق کلام بحسب این تعارف. و الا اگر بگوید می‌فروشم ولی لامپ‌های آن را نه. این‌ها را می‌خواهم ببرم، نمی‌گویند بیع باطل است. پس این بیع نیست. بیع هست پس تقوم ندارد ولی اگر قید نکردند شرط نکردند ظاهر اطلاق این است که داخل در مبیع هست همراه مبیع هست.

حالا این‌جا هم فرمودند بله مبادلة مال بمال هست. این مبادله که دارد انجام می‌شود مجانی نیست. ولی در موارد متعارف همین است که ثمن همان‌جایی وارد می‌شود که مثنی آن‌جا وارد می‌شود و مثنی همان‌جایی وارد می‌شود که ثمن از آن‌جا خارج می‌شود. اما نه اگر حالا آمدند سه ضلعی کردند آن را، مثل مثال‌هایی که زدیم، این هم اشکالی ندارد بیع صادق است در این‌جا. این حرفی است که خب عده‌ای از بزرگان این حرف را فرمودند. می‌گویند معاوضه هم همین است یعنی این عوض دارد. این متاع عوض دارد.

س: یعنی اطلاق باعث شد که آن موارد هم داخل در بیع شود.

ج: بله یعنی حقیقت بیع شامل آن هم می‌شود منتها اگر قید را نیاوردی این عنوان بیع منصرف به آن است.

س: ???

ج: بله دیگر اگر قید نیاوردی موجب انصراف می‌شود این تعارفی که مثلاً وجود دارد موجب می‌شود که در ذهن‌ها آن‌که تبادر می‌کند این مصداق آن هست.

جوابی که از این فرمایش داده می‌شود این است که این مبادله‌ی مال به مال در چه جهتی؟ فی‌أی‌جهت؟ خود ذات این دو تا مبادله می‌شود یعنی چی؟ تحقق مبادله برای این دو متاع که یکی پول هست مثلاً یکی متاع هست فرش هست این مبادله شدن‌شان به چه؟ خودشان با غمض از همه چیز بخواهیم بکنیم اصلاً تصویر مبادله، معاوضه، توی این‌ها ممکن است؟ یا به این است که این نسبت ملکیتی که بین... و این ارتباط ملکیتی که این متاع دارد با یک شخصی، یا یک شخصیتی، این جایگزین بشود به این‌که ارتباط با چیزی پیدا بکند با چیز دیگری، شخص آخر یا شخصیت آخری پیدا کند در مقابل این‌که حالا که این ارتباط ملکیت این شخص با این متاع قطع می‌شود به جای آن ارتباط ملکیت با یک امر دیگری با آن ثمن یا با متاع دیگری برقرار بشود. و الا اگر از این حیث ما غمض عین بکنیم چه جور می‌شود بگوییم این بدل آن هست و این بدل این است؟

س: صرف سلطه کافی نیست حتماً باید در ملک هم باشد؟

ج: حالا آن بحث آخر، بالاخره آن ارتباطی که ...

س: آن ارتباط وقتی که سلطه کفایت بکند.

ج: سلطه‌ی کی؟

س: سلطه‌ی آن فضول و آن مشتری یا آن فضول و آن بایع. آن سلطه‌ی آن‌ها کفایت می‌کند مثل جاهایی که ولی انجام می‌دهد یا جایی که موقوفه هست همان کفایت می‌کند در آن‌جا دیگر این مبادله در جایی است که آن کسی که مسلط هست می‌آید مالش در ...

ج: نه آن جا که شما مثال می‌زنید آن ولایت که دارد آن چکار می‌کند؟ مثل این که شما صیغه‌ی عقد بخوانید عاقد که طرف زوجیت واقع نمی‌شود که، این معاوضه‌ی بین آن زوج و زوجه است. بین آن متاع و آن هست. یعنی مثلاً تولیت یک مسجد یا یک موقوفه برای موقوفه می‌آید می‌خرد. پس چه می‌شود؟ آن جا مبادله می‌شود. یعنی قبلاً این پول مال موقوفه بود یعنی ارتباط با موقوفه داشت ارتباط ملکیت داشت. آن متاع هم مال فرش مثلاً، مال آن مغازه‌داری بود که فرش‌فروش است. آن هم ملکیت وجود داشت. حالا آن فرش می‌آید در ارتباط ملکیت با موقوفه یا مسجد پیدا می‌کند در مقابل این که این ارتباط مسجد یا موقوفه با این پول قطع می‌شود و می‌رود به جای آن جایگزین می‌شود، می‌شود طرف ملکیت آن فرش‌فروش. و لو این که عاقد اصلاً این جا نیست. بله عاقد متولی هست.

پس بنابراین حرف بر سر این است که شما بدون این جهت چه جور می‌توانید بگویید آقا این متاع بدل این متاع هست یعنی چی بدل این متاع هست؟ این بدلیت چه جور می‌شود؟ بدلیت یعنی این جایگزین آن هست در مقابل آن هست. ما نمی‌توانیم تصویر کنیم حرف امام قدس سره، حرف محقق خوئی این است که این تصویر ندارد. با قطع و غمض عین از این جهت. حالا این قلت اگر ندارد پس چه طور می‌آیند می‌گویند که من این متاع را برای بچهم خریدم یا می‌گوید این پول را بردار برو برای خودت یک چیزی بخر. این چه جور می‌شود این جا؟

امام جواب دادند که این‌ها تسامح است. این جور تعبیر ... مقصود آن‌ها این است که من این را خریدم برای خودم ولی فایده‌ی آن مال کی هست؟ مال فرزند است. مثل این که می‌رود حالا مثال زدند می‌گوید این جلّ را برای فرس خریدم. خب جلّ را برای فرس خریدم یعنی این اضافه‌ی ملکیت با فرس دارد؟ یا نه جلّ را برای خودم خریدم؟ ملک من هست اما فایده‌ی آن برای فرس است که روی آن فرس گذاشته می‌شود که وقتی روی آن می‌نشینند فشار به بدنش مثلاً نیاید.

بنابراین نکته‌ی مهم همین جا است که در ذهن ما هم همین است که نمی‌توانیم تصور بکنیم هنوز تصور درست از این که ما بگوییم آقا این دو تا متاع بدون توجه به آن اضافه‌ی ملکیت خودشو تبادل در اضافه‌ی ملکیت ... و این می‌خواهد بگوید این به جای آن، آن هم به جای این است. به جای آن یعنی چی؟ یعنی به جای ملکیت آن، به جای طلب اضافه بودن او. اما خود این دو تا، من اعتبار کردم این عوض آن باشد این عوض این باشد.

س: آن چه که لازمه‌ی مبادله هست مگر این که در یک جهتی باشد بله تعبیر سابق شما توی؟؟؟ اما از این هم لازم نمی‌آید که بگوییم ... می‌گوییم هم که در جهت ملکیت هست اما نمی‌گوییم ملکیت کی؟ می‌گوییم این مال یک وقت هست که من نیت می‌کنم؟؟؟ که بشود در مقابل این که مشتری پول را داده این مال هم مال خودش بشود اگر نیت کرد ملکیت بشود مال خودش، اگر نه نیت ملکیت بشود مال کسی دیگری، فی جهة الملكية آن که درست است. هر دو تا مبادله در طرف ملکیت است. تبادل در طرف ملکیت است.

ج: مبادله دیگر نیست.

س: چرا مبادله هست.

ج: بله به قول محقق خوئی دو تا هبه‌ی مجانیه است.

س: چرا؟

ج: برای این که ... این آقا این کتاب را فروخته، می‌گوید من فروختم این کتاب را به عمرو ولی از عمرو پولی از کیسه‌ی او خارج نمی‌شود. پس عمرو مالک این کتاب شد مجاناً. چیزی در مقابل آن نداد. بعد پول از کیسه‌ی خالد دارد خارج می‌شود برای من بایع، پس بنابراین من هم مالک چه می‌شوم؟ این پول می‌شوم عوضی که گیر این آقا نمی‌آید آن هم دارد کأنّ این پول را مجاناً به من می‌دهد من مجاناً کتاب را به او دادم آن هم پول را مجاناً به من داد. دو تا هبه‌ی مجانیه است.

س: انصافاً هیچ؟؟؟ تبادلی بین این دو تا نمی‌بینند یعنی؟ یعنی می‌گویند که دو تا هبه‌ی مختلف هست؟

ج: دو تا هبه هست بله.

س: واقعاً این جوری می‌بینند؟ این مال من مال فلانی باشد بله فی جهة الملكية تبادل پیدا می‌شود؟؟؟

ج: تبادل نمی‌شود. تبادل نیست اسم این. دو تا چیز است.

س: مبادله‌ای که فرمودید بین المالین که تصویر دارد. تصویرش این است که طرف اضافه اگر نداشته باشد مانع اغیار نیست و فی جهة امکنه و ازمنه و سایر جهات را شامل می‌شود مانع اغیار نیست می‌گوییم مانع اغیار هست از این جهت، که می‌گوییم فی جهة الملكية است آن‌ها را شامل نمی‌شود که در؟؟؟ اما به همین شهادت عرفی که به این می‌گویند بیع فی جهة الملكية را هم داخل می‌دانم منتها مال کی بشود ملک کی بشود لازم نیست. این یک چیزی غیر از این است که لازم است فی جهة خاصة باشد. بله فی جهة الخاصة هست مانع اغیار هم می‌شود با این تقیّد پیدا کردن این تعریف، اما فی جهة مالکیت کی؟ هر کی غصب کرد.

ج: هر کی غصب کرد؟ نه.

س: هر کی غصب کرد مال خودم؟؟؟

ج: نه بدل و عوض نمی‌شود. برای این که

س: چرا می‌گویند بدل؟ بدل؟؟؟

ج: در مقابل این باید باشد دیگر.

س: بله یک وقت ما استظهار می‌کنیم ما نمی‌توانیم با آن بجنگیم، اما می‌خواهیم بگوییم لازمه‌ی عقلی که نمی‌تواند روی هوا پا بگیرد

ج: حالا شما یا لازمه‌ی عقلی بگیرید یا عرفی بگیرید. توی بعضی از کلمات عقلی هست. که مثل علامه فرمودند کمه عقلاً تصور ندارد. یا عرفاً در کلمات بعضی دیگر هست. قید نمی‌شود.

راه حل این است اصلاً ما یک شعر می‌گوییم توی قافیه‌ی آن گاهی می‌مانیم دیگر، می‌گوییم بیع عبارت است از چی؟ مبادله. یا بیع عبارت است از معاوضه. راه اخیر این است که ما بگوییم نه اصلاً بیع معاوضه نیست، مبادله نیست. بله گاهی مصداق مبادله و

معاوضه واقع می‌شود بیع، اما حقیقت آن این نیست که لیس الا باید در این لباس تجلی کند. بلکه حقیقت بیع تملیک عین است به این که یک مقابلی داشته باشد در مقابل یک چیزی باشد و لو صدق مبادله نکند. من این را به شما فروختم، در مقابل این که فلانی مثلاً این مالش را به من هبه کند یا بدهد به من. این را فروخت، آن جا هم می‌گویند فروختن صادق است. چه ملزومی ما داریم بر این که شما بفرمایید مبادله هست یا بگویید معاوضه هست؟ آن که به ذهن تبادر می‌کند که این جا علامت حقیقت تبادر هست دیگر، و عدم صحت سلب هست. آیا وقتی که می‌گوید مشتری بمالی لنفسک، و این می‌رود انجام می‌دهد می‌توانیم بگوییم هذا لیس بیع عرفاً؟ سلب بکنیم حقیقت بیعت را از آن؟ یا و این جا وقتی که این عبارت را می‌گوید بیع را وقتی که ما می‌شنویم و هیچ قرینه‌ای نباشد درست است که ذهن ابتداءً به همین بیع‌هایی که در آن مبادله و معاوضه هست منحصر می‌شود ولی این‌ها انصراف بدوی است. ولی وقتی تأمل می‌کنیم می‌بینیم نه آن جا هم اشکالی ندارد. آن هم بیع است.

بنابراین به این بیان که دیگر حالا تحقیق این بیان هم در اول کتاب البیع هست که حقیقت بیع چی هست. جای تفصیل آن آن جاست که ما می‌گوییم که این التزام به این که در حقیقت بیع نهفته هست این جهت، و این فرمایش امام هم قدس سره که فرمودند این تسامح است و حال این که ما می‌بینیم نه تسامح نیست واقعاً پدر که به فرزندش می‌گوید این پول را بردار برو برای خودت ... نه اصلاً وکالتی توی ذهنش چیز می‌کند که من توی را وکیل کردم که اولاً این پول من را ملک خودت بکنی از طرف من، بعد قبول بکنی تا بشود ملک تو، بعد برو برایش بخر، تا معاوضه درست بشود و مبادله درست بشود یا این که نه وقتی می‌گوید با این پول من برو بخر برای خودت، اول دارد هبه می‌کند به او و او باید قبول این هبه را بکند و لو بالفعل، و بعد ... اصلاً توی ذهن او نه این هبه می‌آید نه وکالت می‌آید هیچ چیزی نمی‌آید. هیچ استعمال وازهی بیع هم که برو بفروش برای خودت، بخر برای خودت، این‌ها مجاز باشد این‌ها هم نیست توی ذهن آن‌ها. این‌ها یکشف از این که در ذهن عرف در معنای بیع مبادله و معاوضه اگر ما گفتیم بر این که معاوضه و مبادله تقوم به آن جهت دارد اصلاً توی ذهن عرف نیست.

پس بنابراین یا باید کسی گوید ما بخاطر این جهت عرفیه می‌فهمیم که توی مبادله و معاوضه نیفتاده آن جهت و صادق است. که ما این را بالوجدان یا انکار می‌کنیم یا تصدیق آن را فعلاً نداریم. و یا این که می‌گوییم که این صدق بیع در این جاها وجود دارد و از این جهت اشکالی ندارد.

س:؟؟؟ این می‌رود معاوضه می‌کند در ذمه بعد با آن پول اداء دین می‌کند ذمه‌اش را بری می‌کند چون فرمودید سابقاً این که ما در معمول معاملات این طور نیست که این پول را دست بگیریم بگوییم من این پول را معاوضه می‌کنم با این مال. نه معامله بر ذمه هست. بعد با آن پول ذمه‌اش را؟؟؟ شما برو معامله کن برای خودت، بعد که مجبور شدی

ج: حالا سؤال. اگر حالا یک بچه این جوری نکرد، ...

س: متعارف

ج: نه متعارف نه. این هم هست یعنی این صورت هم هست می‌گوید با همین پول برو این کار را بکن.

س: آن معلوم نیست که متعارف باشد.

ج: چرا، مثلاً... بخصوص مواردی که کالا به کالا است.

مثلاً می‌گوید آقا ماشینش را نشان می‌دهد می‌گوید این ماشین، می‌خواهد این ثمن باشد شما آن فرش را در مقابل این ماشین به من بفروش، خب باشد. حالا پدر می‌گوید این ماشین را بردار برو آن هم برای این که آن بایع فرش را تشویق کند به این که این معامله را انجام بدهد ماشین را نشان می‌دهد دیگر این جا به ذمه نیست که. ماشین را نشان می‌دهد می‌گوید بیا این ثمن این است تو هم که ماشین می‌خواهی این هم که ماشین بسیار خوبی هست. می‌گوید خب

س: حاج آقا این خیلی کم هست؟

ج: نه کم نیست. بخصوص در...

س: ???

ج: نه ما سابقاً که با پدرمان می‌رفتیم چهارم، مثلاً هفت هشت سال مان بود ده سال مان بود می‌رفتیم آن جا معمول اقوامی که حالا ما با آن‌ها بودیم مثلاً عمومی پدرم که مغازه داشت اصلاً آن‌ها، مردم این جوری نبود پول بیاورند مثلاً آن تخم مرغ می‌آورد برنج می‌برد. کالا به کالا بود اصلاً. پول خیلی توی دست مردم نبود.

س: آن قسم از کالا به کالا متعارف باشد محل کلام این است.

ج: بله.

س: کالا به کالا که معلوم است متعارف بوده.

ج: یعنی آن ازمنه، شما می‌گویید به ذمه این جوری نیست زمان ما که پول شده و این حرف‌ها الان این جوری هست. اما آن وقت نه به ذمه نبوده مشخص بوده چون و الا خراب می‌شود کار، می‌گوید این تخم مرغ‌ها. باید مشخص باشد دیگر، الان مثلاً صد تومان معلوم است اما تخم مرغ که مختلف هست دیگر، می‌گوید این تخم مرغ‌ها، حاجی بیا این تخم مرغ‌ها را بگیر مثلاً حالا برنج به من بده یا گندم بده یا جی بده.

س: ???

ج: نه آن جا نه، نه سه ضلعی این جوری هست که بابا می‌گوید این تخم مرغ‌ها را بردار، بچ‌اش زن گرفته رفته خانه‌ی دیگر، حالا آمده می‌گوید بابا این‌ها را بردار برای خودت چیزی بخر. این که می‌گوید این‌ها را بردار برای خودت چیزی بخر، مقصودش این است که یعنی آن جوری... من تو را وکیل کردم که از طرف من اول به خودت تملیک بکنی و بعد قبول بکنی بعد بیایی... این‌ها نیست.

س: هیه کردم به تو، پیچیدگی ندارد.

ج: بله یکی از بازاری‌های قم می‌فرمود که مرحوم آقای آسید احمد خوانساری قدس سره که در تهران بودند وقتی که قم بودند می‌آمدند بازار گاهی می‌گفتند بگو ملگنک مثلاً.

صیغه‌ی بیع را این‌جوری بگو، بعد قبلت بعد ... خب این‌که تعارفی ندارد این‌ها. کأنّ یک چیزی بود که حالا بعد از پنجاه سال، شصت سال توی ذهن این‌ها مانده بود که آقا وقتی آمدند جنس بخرند این‌جوری ... این‌ها نیست توی ذهن عرف، نه ملکیت آنّا ما هست نه توکیل هست نه هبه هست هیچ‌کدام از این‌ها نیست اطلاق هم دارد یعنی اگر به او بگوید با همین برو بخر برای خودت، بیع صادق است سلب بیع هم هست این صحت سلب ندارد بلکه صحت اطلاق دارد و ...

بنابراین به این شکل می‌شود گفت، حالا بقية المقام این‌که حالا اگر ما نفی کردیم این جهت را، آیا راه داریم برای تصحیح آن به عنوان آخر؟ که بیع بگوییم نیست؟ ولی عقد آخر مثلثاً تأمین اجتماعی که یک عقد بنفسه، یک چیزی هست برای خودش. یا مثل کارمند ادارات شدن و کارمند دولت شدن که نه قالب اجاره می‌شود آن را داخل کرد نه جعاله هست یک چیز سومی هست یک چیزی برای خودش هست. بیایم از این راه‌ها درست کنیم ان شاء الله برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.